

جایگاه سیاست‌های حمایت‌گرایانه آمریکا در جنگ نرم علیه انقلاب اسلامی ایران

ابوذر گوهری مقدم^۱

مهدی جاودانی مقدم^۲

چکیده

تخصیص هر گونه کمک و یا رفتاری از جانب یک دولت به سایر بازیگران دولتی و غیردولتی به نحوی که در راستای تأمین اهداف سیاست خارجی کشور حامی و منافع ملی آن قرار گیرد، ذیل عنوان رفتار حمایتی تعریف می‌گردد. اگر قدرت نرم را شکل دهی به ترجیحات دیگران از طریق اقتناع دیگران به شیوه غیر محسوس و برای کسب نتایج مطلوب از طریق جذابیت به جای اجبار یا تطمیع بدانیم، مسلماً سیاست‌های حمایت‌گرایانه را باید بخشی از قدرت نرم و ابزار کشورها در تقابل با مخالفان بدانیم. مسأله اصلی مقاله بررسی جایگاه سیاست‌های حمایت‌گرایانه آمریکا در جنگ نرم علیه انقلاب اسلامی ایران است. فرضیه این مقاله آنست که با بن بست سیاست‌های تقابلی گرا و تعامل‌گرای آمریکا در قبال ایران، رویکرد جایگزینی برای مقابله با ایران با محوریت جنگ نرم در دستور کار سیاست خارجی آمریکا قرار گرفته است که تابع رفتارهای حمایت‌گرایانه آمریکا علیه ایران نیز با تمرکز بر جنگ نرم در قبال نظام جمهوری اسلامی ایران پیگیری می‌شود. این رفتارهای حمایتی با هدف مشروعیت‌زدایی از نظام و کاهش کارآمدی آن و در راستای از بین بردن حمایت مردمی و همراه سازی آنان با رفتارها و سیاست‌های دول غربی در حال گسترش است.

کلیدواژه‌ها: جنگ نرم، سیاست‌های حمایت‌گرایانه، آمریکا، ایران، قدرت نرم

Email: agohari@gmail.com

Email: javdani2020@gmail.com

تاریخ تصویب نهایی: ۹۱/۶/۱

۱ - استادیار دانشکده دانشگاه امام صادق (ع)

۲ - استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم

تاریخ دریافت: ۹۱/۳/۷

مقدمه

سیاست‌های حمایت‌گرایانه کشورها در قبال سایرین که تحت عناوین مختلفی صورت می‌گیرد، بر اساس منافع ملی آنها در پی تحقق اهداف گسترده‌ای است. شیوه انجام این سیاستها در طول تاریخ تفاوت‌هایی داشته است. این سیاستها طیف گسترده‌ای از مسایل شامل توجه صرف به مسایل مربوطه به توسعه تا در نظر گرفتن مسایلی نظیر تحقق حقوق بشر و یا تحت فشار قراردادن دولت‌ها برای تغییر رفتار مشخص از جانب آنها را شامل شده است. در مقاله حاضر، تلاش می‌شود نقش رفتارهای حمایتی کشورها به مثابه ابزار جنگ نرم ایالات متحده به طور مشخص علیه جمهوری اسلامی بررسی شود. بدین منظور، در ابتدا ضمن ارایه تعریف و محدوده سیاست‌های حمایت‌گرایانه کشورها، حیطة تحول مفهومی آن و نیز پیشینه رفتارهای حمایتی مطرح خواهد شد. در بخشی دیگر نیز به کارویژه‌های رفتارهای حمایتی در تحقق اهداف سیاست خارجی کشورها پرداخته می‌شود. در نهایت، با اشاره به انواع رهیافت‌های ایالات متحده در قبال جمهوری اسلامی ایران به نقش و جایگاه رفتارهای حمایت‌گرایانه این کشور در راستای مهار و برخورد با جمهوری اسلامی اشاره خواهد شد.

۱. تعریف مفاهیم

۱-۱. مفهوم سیاست‌های حمایت‌گرایانه

سیاست‌های حمایت‌گرایانه سابقه‌ای به طول تاریخ بشری دارد، اما به عنوان پدیده‌ای مدرن و قابل مطالعه در قرن بیستم میلادی مورد توجه قرار گرفته است. در تعریف رفتار حمایت‌گرایانه تفاوت برداشت وجود دارد دولت‌های حامی هر نوع هزینه برای کشور دریافت‌کننده را فارغ از علت و اهداف آن، در حوزه این سیاستها قرار می‌دهند. از جمله، کلیه کمک‌های اقتصادی و نظامی (بلا عوض یا قابل بازپرداخت)، وام‌های درازمدت، سرمایه‌گذاری‌های خصوصی، اعتبارات صادراتی و همچنین کمک‌های فنی و اضطراری (نظیر کمک‌های غذایی) و نیز سهام خود در مؤسسات چندجانبه کمک را در زمره سیاست‌های حمایتی می‌شمرند. آنها حتی هزینه‌هایی را که با اهداف گسترش نفوذ سیاسی، فرهنگی و نظامی خود در کشور دیگر می‌نمایند نیز در این راستا تلقی می‌کنند. در رویکردی کلی و کلان سیاست‌های حمایت‌گرایانه شامل تخصیص همه نوع منابع نظیر کالا و مواد مختلف، انتقال منابع و تکنولوژی، کمک‌های مالی یا پرداخت وام از سوی

کشور حامی به کشور دریافت کننده شمرده می‌شود. باید توجه نمود که لزومی ندارد کشور حامی خود ثروتمند باشد. موارد متعددی وجود دارد که کشوری فقیر خود مبادرت به انجام کمک نموده است (الهی ۱۳۷۳: ۱۵۱-۱۵۲). در نگاهی وسیع‌تر، حتی سیاست‌های حمایتی غیرمادی نیز زیرمجموعه رفتارهای حمایتی کشورها قرار می‌گیرد.

از نظر مجاری پرداخت کننده، کمک‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند. برخی از این کمک‌ها دوجانبه بوده و مستقیماً بین دو یا چند دولت مبادله می‌شوند. دسته دیگر نیز سیاست‌های حمایتی و کمک‌های چندجانبه هستند که توسط مؤسسات بین‌المللی توزیع می‌گردد و مجریان آن نیز سازمان‌های بین‌المللی خاص هستند. از نظر نوع سیاست‌های حمایتی نیز این رفتارها با هم تفاوت دارند؛ برخی از این رفتارها که با هدف حمایت از فعالیت خاصی در کشور گیرنده آن پرداخت می‌شود، کمک‌های پروژه‌ای نامیده می‌شود. نکته دیگر آنکه سیاست‌های حمایتی می‌تواند از مجاری رسمی یک دولت و یا از سوی نهادهای غیردولتی داخلی و یا بین‌المللی انجام شود. عوامل دیگری نیز می‌تواند در تعریف لحاظ شود. به عنوان نمونه، با توجه به آثار ملموس انجام سیاست‌های حمایتی یا نتایج آن برای کشور حامی (Riddell, 2007: 3). در این مقاله تعریف سیاست حمایت‌گرایانه با توجه به نیت و اهداف سیاست‌های حمایتی و کمک‌ها و با توجه به سیاست‌های کشورهای حامی مورد توجه قرار گرفته است. به عبارت دیگر، تخصیص هر گونه کمک و یا رفتاری از جانب یک دولت به سایر بازیگران دولتی و غیردولتی به نحوی که در راستای تأمین اهداف سیاست خارجی کشور حامی و منافع ملی آن قرار گیرد، ذیل عنوان رفتار حمایتی تعریف می‌گردد. در این تعریف، باید دقت کرد که اهداف و منافع به شکل ملموس و غیرملموس، مادی و غیرمادی تعریف می‌شود.

۱-۱-۱. تحول مفهومی سیاست‌های حمایت‌گرایانه

در دو دهه گذشته، آثار متعددی درباره کمک‌های بشر دوستانه و سیاست‌های حمایتی دولت‌ها منتشر شده است که بخش مهمی از آن اختصاص به بررسی نتایج اقدامات حمایتی دولت‌ها بر مسأله توسعه داشته است. اما در طول سال‌های اخیر تغییراتی در حوزه سیاست‌های حمایتی به وجود آمده که حاصل آن بروز تحولاتی در آثار مربوط به این حوزه شد. این تحولات به شکل خلاصه در محورهای زیر مطرح شده است:

الف- تغییر توجه از نیازهای اولیه به مسایل حقوق بشری

به طور سنتی، کمک‌ها و رفتار حمایتی کشورها در چارچوب برآورده سازی نیازهای مادی و مبتنی بر توسعه افراد و گروهها تعریف می‌شد. امروز این رویکرد به سمت توجه به حقوق بشر تغییر کرده است. در گذشته، همواره مسایل مادی و مربوط به توسعه در دریافت کمک‌ها مؤثر بود اما امروزه رویکرد کشورهای حامی و کشورهای دریافت‌کننده، علاوه بر مسایل سنتی به حقوق بشر و نیازهای غیرمادی و حقوق فردی و مدنی افراد نیز معطوف گردیده و حتی اهمیت این مسایل بیشتر از مسایل مادی می‌باشد (Fox, 2011: 278). در این راستا باید تأکید کرد که گاهی حمایت از گروه‌ها و سازمان‌های موافق کشورهای حامی، ضد کشورهای هدف نیز مورد توجه کشورهای قرار گرفته است که به طور مشخص عمده رفتارهای مربوط به جنگ نرم در این حوزه قرار می‌گیرد.

ب- تغییر مفهوم حاکمیت دولت‌ها
تحولات متعددی در حوزه روابط و حقوق بین‌الملل به وجود آمده است، به نحوی که دیدگاه دولت‌ها راجع به تعهدات و تکالیف آنها را تغییر داده است. به عنوان مثال، ایده مداخلات بشردوستانه و ورود دولت‌ها به حوزه سرزمینی دولت دیگر بدون اجازه و با هدف کمک به افراد غیرنظامی و آسیب‌دیده در منازعه‌ای خاص، از این نمونه است. در این رابطه، ایده حاکمیت مطلق دولت‌ها بر سرزمین خود مورد خدشه قرار گرفته است و حاکمیت دولت‌ها در عصر جهانی شدن کاهش یافته است. در همین رابطه، تکالیف و تعهدات جامعه بین‌المللی در رابطه با افراد گروه‌های آسیب پذیر اهمیت بیشتری یافته است. حمایت از فقرا، واکنش نسبت به نقض حقوق بشر و... از حوزه‌هایی است که دولت‌ها نسبت به آن حساس شده‌اند. این تحول حوزه عمل سیاست‌های حمایتی را تحت تأثیر قرار داده و آثار و تبعات آن را فراتر از گذشته نمایان ساخته است؛ به نحوی که حاکمیت سنتی دولت‌ها نیازمند تعریف مجدد و در نظر گرفتن مسایل جدید است (Remmer, 2004:82).

ج- سازمانی شدن سیاست‌های حمایتی دولت‌ها
در گذشته عمده سیاست‌های حمایتی کشورها به شکل یک جانبه و بدون هماهنگی خاص با مراجع بین‌المللی یا سایر دولت‌ها صورت می‌پذیرفت، اما امروزه ضرورت همکاری و برقراری روابط گسترده میان دولت‌ها و تأسیس سازمان‌های بین‌المللی در این رابطه اهمیت یافته است.

بسیاری از سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی و آژانس‌های مرتبط سازمان ملل در رابطه با هماهنگی سیاست‌های حمایتی کشورها فعال بوده و همکاری و هماهنگی لازم را در مورد کمک‌های کشورها انجام می‌دهند. در همین راستا، نحوه ارزیابی آثار سیاست‌های حمایتی و نیات کشورها نیز نسبت به قبل تغییر یافته و بخش مهمی از آن در راستای همکاری با نهادهای مرتبط بین‌المللی صورت می‌پذیرد.

د- تغییر رابطه رفتارهای حمایتی و سیاست

با پایان جنگ سرد، تصور می‌شد تسلط سیاست بر رفتارهای حمایتی کشورها کاهش یابد، اما در عمل ابعاد سیاسی رفتارهای حمایتی همچنان حایز اهمیت است. اما ماهیت برخی روابط بین رفتارهای حمایتی و سیاست تغییر کرده است. پس از جنگ سرد، تعداد منازعات میان کشورها افزایش یافته و کمک‌های خارجی نقشی جدید در این بین یافته‌اند. در واقع، منازعات خارجی نقش جدی در ماهیت و نقش کمک‌ها داشته‌اند. به عنوان مثال، جنگ در عراق و افغانستان و حتی پاکستان سبب توجه بیشتر به این مناطق جهت ارسال کمک با هدف حل و فصل منازعه و حتی پیشگیری از شکل‌گیری تروریسم شده است. از سوی دیگر، ساختار داخلی کشور دریافت‌کننده کمک اهمیت فوق‌العاده‌ای پیدا کرده است. کشورهای حامی رفتارهای حمایتی خود را با در نظر گرفتن نظام سیاسی کشور دریافت‌کننده، تعدیل می‌کنند و ارزیابی میزان موفقیت هم به همین نسبت تغییر کرده است (Riddel, 2007: 4-8). از سوی دیگر، کشورهای حامی در جهت مداخله در امور داخلی و مدیریت مسایل مختلف نیز سعی دارند از این رفتارها استفاده نمایند که بحث سیاست‌های حمایتی به مثابه ابزار قدرت نرم از این دسته می‌باشد. در مجموع، کارکردهای سیاسی رفتارهای حمایتی نسبت به قبل از جنگ سرد تغییراتی کرده است که در بخش‌های آینده به تفصیل به آن اشاره خواهد شد.

۱-۲. قدرت نرم

قدرت نرم به آن دسته از قابلیت‌ها و توانایی‌های کشور اطلاق می‌شود که با به کارگیری از ابزاری چون فرهنگ، آرمان و یا ارزش‌های اخلاقی به صورت غیر مستقیم بر منافع یا رفتارهای دیگر کشورهای اثر می‌گذارد. در قدرت نرم بر روی ذهنیت‌ها سرمایه‌گذاری می‌شوند و از جذابیت برای ایجاد اشتراک بین ارزش‌ها و از الزام و وظیفه همکاری برای رسیدن به همه

خواست‌ها سود می‌جوید. قدرت نرم، توجه ویژه به اشغال فضای ذهنی کشور دیگر، از طریق ایجاد جاذبه است و نیز زمانی یک کشور به قدرت نرم دست می‌یابد که بتواند اطلاعات و دانایی را به منظور پایان دادن به موضوعات مورد اختلاف به کار گیرد و اختلافات را به گونه‌ای ترسیم کند که از آنها امتیاز بگیرد. قدرت نرم، تبلیغات سیاسی نیست بلکه مباحث عقلانی و ارزش‌های عموم را شامل می‌شود و هدف قدرت نرم افکار عمومی خارج و سپس داخل کشور است. در واقع، قدرت نرم توانایی شکل دهی به ترجیحات دیگران از طریق اقناع و جذب دیگران به شیوه قابل رویت اما غیر محسوس و برای کسب نتایج مطلوب از طریق جذابیت به جای اجبار یا تطمیع است که با به‌کارگیری ابزارها و شیوه‌هایی غیرمستقیم بر منافع یا رفتارهای دیگر کشورها اثر می‌گذارد (نای، ۱۳۸۷: ۴۳-۴۶).

۲. پیشینه سیاست‌های حمایت‌گرایانه

هر چند سیاست‌های حمایتی کشورها سابقه‌ای به وسعت تاریخ دارد ولی نخستین رفتار حمایتی کلان در قرن بیستم، کمک ایالات متحده به متحدانش طی جنگ جهانی اول بود که آنها را در جنگ با دول محور یاری رساند و بخشی از آن کمکها نیز از جانب اروپاییان بازگردانده نشد. طی جنگ جهانی دوم، برنامه وام و اجاره که کمکهای اقتصادی و نظامی دوجانبه‌ای را برای متفقین در نظر می‌گرفت به اجرا درآمد (Wedel, 2005: 38-40). پس از جنگ دوم، ایالات متحده به دلایل مختلف که مهم‌ترین آن سد نفوذ شوروی و تقویت بنیه اقتصادی متحدان و کشورهای در خطر سقوط به دامن کمونیسم بود، طرح مارشال را برای بازسازی اروپا تدارک دید. همچنین در راستای دکترین ترومن نیز کمک‌های اقتصادی و نظامی قابل ملاحظه‌ای به این دولت‌ها اختصاص یافت. همچنین، برنامه امنیت متقابل^۱ برای تقویت نیروی دفاعی ناتو در اروپای غربی اختصاص یافت. از سوی دیگر، در قالب اصل چهار ترومن آمریکا اقدام به کمک به کشورهای درحال توسعه و توسعه نیافته نمود و این برنامه در سراسر دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ ادامه یافت. در بلوک شرق نیز برنامه کمک اتحاد شوروی برای کشورهای توسعه نیافته در اواسط دهه ۱۹۵۰ به صورت دادن اعتبارات برای تشویق و ترویج بازرگانی دوجانبه آغاز شد. دیگر کشورهای

1. mutual security program

اروپای غربی و شرقی و نیز ژاپن نیز در راستای برنامه‌هایی از کمک‌ها و رفتار حمایت‌گرایانه استفاده کردند (پلینو، آلتون ۱۳۷۵: ۱۷۸-۱۸۰).

در طول زمان، به تدریج کشورهای حامی برای دریافت کمک‌ها، شرایطی را معین می‌کردند و این کمک‌ها مشروط به تحقق شرایطی از سوی دریافت‌کنندگان می‌شد. از اوایل دهه ۱۹۸۰ اعطاکنندگان کمک‌ها، شرط‌های هر چه بیشتری را برای کمک خود قایل شدند. این شروط در این دهه بیشتر صبغه اقتصادی داشت. اما در دهه ۱۹۹۰ شروط مبتنی بر مسایل سیاسی و ناظر بر چگونگی اداره امور از دموکراسی تا حقوق بشر گرفته تا تدابیر مبارزه با فساد اضافه شد. از سال ۱۹۹۹ شروط مبتنی بر انجام اقدامات فقرزدایی نیز برای کمک در نظر گرفته شد. امروزه، حتی بیشتر این کمک‌ها به شکل گزینشی اختصاص می‌یابد. نکته قابل توجه آنکه پایان جنگ سرد باعث رکود در روند اعطای کمک‌ها گردید؛ چرا که منطق کمک‌ها و ملاحظات مربوط به فضای دوقطبی تغییر کرده بود و از سوی دیگر گزارش‌های مربوط به استفاده نادرست و فساد دریافت‌کنندگان سبب گردید بازنگری در موازین اعطای کمک صورت پذیرد. اهداف هزاره سازمان ملل و نیز تحولات مرتبط با جهانی‌شدن و لزوم پاسخ به مخالفان این روند و از همه مهم‌تر، فضای شکل‌گرفته پس از ۱۱ سپتامبر بار دیگر توجه کشورها را به مقوله سیاست‌های حمایت‌گرایانه افزایش داد. فقر و عدم توسعه به عنوان عاملی مهم در شکل‌گیری سیاست‌های تروریستی تفسیر شد و از این منظر اقداماتی می‌باید برای ریشه‌کنی آن صورت می‌پذیرفت. طبعاً یکی از شیوه‌ها برای تحقق این امر توجه مجدد به اعطای کمک به کشورهای هدف بود. در مجموع، پس از سالها افول بار دیگر سیاست‌های حمایت‌گرایانه رو به افزایش گذارده است ولی همچنان تشنه‌های اساسی میان اهداف کشورهای حامی و ماهیت نیازهای کشورهای هدف با ابهام مواجه است (گریفیتس ۱۳۸۸: ۷۸۴). به طور خلاصه، باید گفت که در دوران جنگ سرد هدف سیاست‌های حمایتی کشور حفظ نظام‌ها و رژیم‌های وابسته به ابرقدرت‌ها بوده و لذا پس از فروپاشی نظام دوقطبی در هدف خود دچار بحران معنا گردید چنانکه در میزان کمک‌ها کاهش قابل ملاحظه‌ای رخ داد. در آغاز هزاره سوم و متعاقب حوادث ۱۱ سپتامبر، بار دیگر اهمیت سیاست‌های حمایتی در جهت کنترل ریشه‌های اقدامات تروریستی خصوصاً بر اساس منطق قدرت‌های بزرگ گسترش یافته و دولت‌هایی نظیر ایالات متحده تلاش می‌کنند از ابزار

سیاست‌های حمایتی جهت تغییر رفتار کشورهای دیگر و پیشبرد منافع خود به عنوان ابزار قدرت نرم استفاده نمایند.

۳. نقش و اهداف رفتار حمایت‌گرایانه در سیاست خارجی کشورها

رفتارهای حمایت‌گرایانه از ابتدا با سیاست عجین بوده است اما رابطه میان این رفتارها و مسایل سیاسی در حال تغییر و تحول بوده است. سیاست‌های حمایت‌گرایانه تبدیل به بخش جدایی ناپذیر سیاست خارجی بسیاری از کشورها بخصوص کشورهای غربی شده است. کشورها از این رفتارها در جهت حل و فصل منازعات، کاهش سطح خشونت‌ها و شکل‌گیری روندهای مربوط به توسعه در کشورهای هدف استفاده می‌کنند. این تغییر جهت را بعضاً سیاست‌های حمایتی جدید می‌خوانند و در بسیاری از موارد اخیر در مناطق مختلف دنیا مورد استفاده قرار گرفته است. مثلاً در سالهای اخیر در افغانستان شاهد ترکیب رویکردهای سنتی رفتار حمایتی با رویکردهای جدید هستیم. در این مورد، اقدامات سیاسی و نظامی در کنار سیاست‌های حمایتی هماهنگ، مورد استفاده قرار گرفته است. به عبارت بهتر، سیاست‌های حمایت‌گرایانه توسط غرب در افغانستان به عنوان اهداف سیاست خارجی تعقیب شده نه به عنوان مساله ای که بر اساس اقتضای شرایط مورد استفاده قرار گرفته است (Atmar, 2001: 325-7). از سوی دیگر، ابعاد جدید سیاست‌های حمایتی بالاخص در مسأله ابزار قدرت نرم غیرقابل انکار است.

مهم‌ترین اهداف سیاست‌های حمایتی در سیاست خارجی کشورها را می‌توان در شش مقوله

کلی دسته‌بندی نمود:

۳-۱. تقویت صلح و امنیت بین‌المللی

اهداف مرتبط با ایجاد و حفظ صلح و امنیت بین‌المللی به شکل مستقیم و غیرمستقیم مد نظر کشورهای حامی بوده است. در مقطع جنگ سرد، حفظ رژیم‌های متحد ابرقدرت‌های یکی از انگیزه‌های اصلی آنان در سیاست‌های حمایتی بود اما برخی تحولات بعد از جنگ سرد به طور مشخص پس از ۱۱ سپتامبر و تغییردستور کار جهانی مبتنی بر مبارزه با تروریسم تلاش‌های متعددی در این راستا انجام داده‌اند. از این منظر، علاوه بر رویکردهای سخت‌افزاری مبارزه با تروریسم، برنامه‌هایی درازمدت نیز برای جلوگیری و مبارزه تروریسم انجام داده و می‌دهند. بر اساس رویکردهایی که تروریسم را جریانی اجتماعی و براساس سرخوردگی و بحران هویت در

معنای کلان آن می‌دانند انجام کمک‌های مختلف اقتصادی و حمایت از اصلاحات در سطوح مختلف می‌تواند باعث ریشه کنی این پدیده شود و از این رو، این امر محملی برای اقدام دولت‌ها فراهم می‌آورد. از سوی دیگر، دولت‌های حامی تلاش می‌کنند با کمک به دولت‌های شکست‌خورده و ناکارآمد مانع از تولید و اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی در کشورهای مورد نظر گردند تا از این طریق آسیب‌پذیری خود را در برابر اقدامات تروریستی کاهش دهند. در این راستا، دولت‌هایی نظیر ایالات متحده مبالغی را به شکل سالانه در اختیار برخی دولت‌های ضعیف دارای تسلیحات پیشرفته و خصوصاً هسته‌ای قرار می‌دهند (Tarnoff, Lawson, 2011: 4-5)

۲-۳. حمایت از حقوق بشر در کشورهای هدف همواره یکی از اهداف کشورهای حامی بوده است. کشورهای حامی، حقوق بشر را به مثابه آزادیهای فردی و مدنی و سیاسی می‌بینند که در کنار حقوق اقتصادی و اجتماعی قرار داشته و ضامن آزادی بیان و عقیده و اجتماعات افراد است. تقویت جامعه مدنی، تکثرگرایی سازمانی، تقویت حاکمیت قانون، رویه قضایی عادلانه و بی‌طرف، عدم تبعیض و رعایت حقوق اقلیتها توسط کشورهای حامی به عنوان پیش‌شرط کمک و یا به عنوان هدف کمک در نظر گرفته شده است (Crawford, 2001: 69). البته، نباید از نظر دور داشت این نوع حمایت بر اساس استانداردهای کشورهای غربی صورت می‌گیرد و در موارد متعدد، بیشتر از مصادیق جنگ نرم علیه کشور هدف به شمار می‌رود.

۳-۳. کمک به حکمرانی عادلانه و دموکراتیک^۱. آمریکا همواره در سیاست اعلامی خود هدف از انواع مختلف سیاست‌های حمایتی رادر کشورهای مختلف تقویت نظام مردمسالاری و حکمرانی مطلوب می‌داند. در این راستا برنامه‌هایی برای تقویت حاکمیت قانون، گسترش حقوق بشر، تقویت پاسخگویی حکومت‌ها و دولت‌سازی در آنها، ایجاد ساختارها و نهادهای مورد نیاز، مبارزه با فساد، برگزاری انتخابات، افزایش کارآمدی نظام اداری، تقویت مشروعیت نظام سیاسی، افزایش مسئولیت‌پذیری دستگاه‌های حکومتی، و... به مرحله اجرا گذاشته است (Kolbe, 2003: 194). مسلماً این هدف نیز در راستای اعمال نفوذ و پیشبرد اهداف این کشور و نه با مقاصد خیرخواهانه صورت می‌پذیرد.

1. good governance

۳-۴. بهبود وضعیت اقتصادی و رفاه نیز از اهداف سیاست‌های حمایتی دولتهاست. کاهش سطح فقر و گرسنگی و ایجاد برنامه‌های مدیریت منابع آب و خاک و حفاظت از محیط زیست، حمایت از تولیدکنندگان و صاحبان صنایع در دستور کار دولت‌های حامی قرار می‌گیرد. کمک‌های بشر دوستانه و حمایت از افراد هدف از دیگر سیاست‌های حمایتی است که خود می‌تواند به اشکال مختلف در امور و برنامه‌های بهداشتی، آموزشی، خدمات اجتماعی و نیز حمایت از افراد آسیب‌پذیر صورت پذیرد. همچنین، جلوگیری و مبارزه با بلایای طبیعی و غیرطبیعی در کشورهایی که دارای دولت‌های ضعیف و ناکارآمد بوده به نحویکه فقدان مدیریت سبب گسترش سطح بحران و بروز فجایع بزرگتر می‌شود نیز توسط کشورهای حامی به عنوان هدف سیاست‌های حمایت در حوزه سیاست خارجی تعقیب می‌شود.

۳-۵. یکی دیگر از اهدافی که کشورها از سیاست‌های حمایتی خود دارند، استفاده ابزاری و به نوعی استفاده منفعت‌طلبانه از این اقدامات می‌باشد. در واقع، این رفتارها پوششی برای اقدامات دیگر کشورها شده و تلاش می‌کنند در قالب اقدامات بشردوستانه اهدافی نظیر کمک به گروه‌های موافق، فروش تسلیحات، جاسوسی و... را انجام دهند و منافع خود را به پیش برند. به عنوان مثال، پیشبرد اهداف ایدئولوژیک کشورهای حامی می‌تواند از دلایل اتخاذ رویکردهای حمایت‌گرایانه باشد. به عنوان مثال، ایالات متحده در مقابله با ایدئولوژی کمونیستی در طول جنگ سرد در قالب طرح مارشال و برنامه‌های کمک دوجانبه بودجه‌های هنگفتی را هزینه نمود. گسترش ارزش‌هایی نظیر حقوق بشر و دموکراسی و... نیز توسط کشورهای غربی در کشورهای هدف نمونه‌های دیگری از اهداف ایدئولوژیک دولتهاست. از سوی دیگر، کشور حامی می‌تواند از طریق این کمک‌ها ایدئولوژی خود را گسترش داده و افراد و گروه‌هایی را در کشورهای دیگر به خود جذب نماید. این مسأله می‌تواند سبب جلب حمایت کشورهای دریافت‌کننده کمک در مجامع بین‌المللی از کشور کمک‌کننده شود (Lancaster, 2008: 42-44).

۳-۶. گسترش منافع تجاری نیز از اهداف سیاست‌های حمایتی دولتهاست. در واقع، از طریق این سیاست‌های حمایتی امکان دسترسی کشور حامی به مواد خام یا فرآورده‌های مورد نیاز خود در کشور هدف را به دست آورده و یا اساساً کشور هدف را به سوی تولید این مواد سوق می‌دهد. همچنین، این سیاست‌های حمایتی، کانالی هستند که از این طریق وابستگی دولت

دریافت کننده را به کشور حامی افزایش داده و در نهایت این کشور را تبدیل به بازار مصرف کالاهای کشور حامی نیز می‌نماید (Kolbe, 2003: 191).

۴. رفتار حمایت‌گرایانه به مثابه ابزار قدرت نرم

اگر قدرت نرم را توانایی شکل دهی به ترجیحات دیگران از طریق اقناع و جذب دیگران به شیوه قابل رؤیت اما غیر محسوس و برای کسب نتایج مطلوب از طریق جذابیت به جای اجبار یا تطمیع بدانیم، که با به کارگیری از ابزارها و شیوه‌هایی غیرمستقیم بر منافع یا رفتارهای دیگر کشورهای اثر می‌گذارد، مسلماً سیاست‌های حمایت‌گرایانه را باید بخشی از قدرت نرم بدانیم. در این راستا رفتارهای حمایت‌گرایانه کشورها می‌تواند ارزش‌های عموم مردم را هدف قرار داده و سلیق و تمایلات آنها را با کشور حامی همراه سازد (Rugh, 2009: 4). دولت‌ها از طریق سیاست‌های حمایتی خود در سایر کشورها به دلیل ارتقای سطح مصالح عمومی مردم این کشورها به دو شیوه سود می‌برند. اول، به دلیل نفس عمل حمایتی و اثر مستقیم یا غیرمستقیم آن در جهت منافع مردم کشور هدف. دوم، به دلیل آنکه این اقدامات قدرت نرم کشور حامی را افزایش می‌دهد و مشروعیت‌سازی در راستای اهداف کشور حامی صورت می‌پذیرد. بدین ترتیب، وقتی کشوری مانند آمریکا در راستای مبارزه با بیماری‌هایی نظیر ایدز و مالاریا در آفریقا اقدام می‌کند. این بدین معناست که این کشور نه تنها از بازارها و ثباتی که ممکن است به وجود آید سود می‌برد بلکه از افزایش جذابیت یا منابع قدرت نرم خود نیز بهره‌مند خواهد شد. به همین ترتیب رشد و توسعه بین‌المللی نیز جزو مصالح و منافع عمومی است که کمک کشورها در این راستا می‌تواند هر دو منفعت را برای کشورهای حامی در برداشته باشد (نای، ۱۳۸۷: ۱۲۶).

از سوی دیگر، کشور حامی از طریق ارائه کمک‌ها در هنگام نیاز و در جهت تأمین خواسته‌های مردمی کشور هدف می‌تواند نقش عمده‌ای در ساخت ذهنیت آنها داشته و همراهی آنان را به شکل غیرمستقیم جلب نماید. به عنوان مثال، اگر کشوری مانند ایالات متحده در بلایای طبیعی و بحران‌های مختلف به مردم پاکستان و هند و افغانستان کمک‌هایی اعطا می‌نماید و یا برای بهبود وضعیت زندگی معیشتی و بهداشتی و آموزشی برخی کشورهای آسیای میانه از طرق دولتی و غیردولتی اقدام می‌کند می‌تواند در ایجاد وجهه مثبت و حمایت مردم این مناطق از رویکردهای آمریکا تاثیر به سزایی داشته باشد.

البته، باید توجه کرد درجه اثرگذاری این نوع رفتار حمایت گرایانه در جلب افراد سایر کشورها و همراه سازی آنها تا حد بسیار زیادی به نیت و اهداف واقعی کشور حامی نیز بستگی دارد. عمدتاً کشورهایی که سابقه منفی بین‌المللی داشته و در افکار عمومی جهانی وجهه خوبی ندارند، تلاش‌ها و کمک‌هایشان مورد تردید بوده و در اثر جلب نظر مردمی موفق نبوده و یا این اثر کمتر خواهد بود. سیاست‌های حمایتی خارجی در صورتی می‌توانند قدرت نرم ایجاد نموده و منافع درازمدت کشور حامی را تأمین کنند که در ایجاد ارزش‌های مورد نظر در کشور هدف به موفقیت برسند و بتوانند ارزش‌های خود را با منافع دیگران تطبیق دهند (نای، ۱۳۸۷: ۱۲۷). در غیر این صورت، موفقیتی در این راستا پیدا نمی‌کنند. این نکته را نیز باید توجه کرد که قدرت نرم پدیده‌ای ایستا و ساکن نیست (نای ۱۳۸۷: ۱۳۶) و می‌تواند در گذر زمان بر اساس شرایطی تغییر کند. از این رو، تضمینی وجود ندارد سیاست‌های حمایتی کشورها همواره منتج به نتیجه مطلوب برای کشورهای حامی در سیاست خارجی‌شان شود.

نکته قابل ملاحظه‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد، آنست که رفتارهای حمایتی کشورها می‌تواند به دو شکل مثبت و منفی در سیاست خارجی نمایان شود. در شکل مثبت، کشور (الف) مستقیماً به کشور هدف و دولت آن برای رسیدن به اهدافی مشخص کمک می‌کند. اما در شکل منفی، حمایت‌ها یا رفتارهای مشخصی برای تغییر سیاست یا رفتاری مشخص از کشور دیگر دریغ می‌شود. در این معنا اعمال تحریم‌ها نوعی سیاست حمایتی منفی است. از سوی دیگر، گاهی رفتار حمایتی از مخالفان یک حکومت برای تقویت آنها و پیشبرد سیاست‌های خاص مورد استفاده قرار می‌گیرد. به عنوان مثال بخش عمده‌ای از آنچه سیاست حمایتی آمریکا علیه جمهوری اسلامی نامیده می‌شود، کمک‌های مادی و غیرمادی دولت این کشور به گروه‌های مخالف نظام و یا اختصاص کمک به دستگاه‌هایی است که با استفاده از جنگ نرم به دنبال تغییر الگوهای رفتاری مردم و ضد نظام اسلامی مشغول فعالیت هستند. این رفتارها در بخش‌های بعدی مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

۵. گونه شناسی سیاست‌های آمریکا علیه جمهوری اسلامی

پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و سقوط رژیم پهلوی که حافظ منافع آمریکا در خلیج فارس به حساب می‌آمد، یکی از مهم‌ترین تحولات استراتژی سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در

خاورمیانه و در نظام بین الملل را بوجود آورد. در این شرایط، ایران که پیش از انقلاب به عنوان متحد راهبردی آمریکا در منطقه به حساب می‌آمد و همواره از حمایت‌های بی‌دریغ دولت‌های حاکم در این کشور برخوردار بود، به عنوان دشمنی راهبردی، هدف سیاست‌های مداخله‌گرایانه آمریکا قرار گرفت. بنابراین در چنین وضعیتی برخلاف گذشته که حفظ ثبات و امنیت در ایران - هر چند در قالب یک رژیم مستبد و اقتدار گرا - هدف اصلی آمریکا برای حفظ منافع خود در منطقه بود، با پیروزی انقلاب اسلامی و به خطر افتادن منافع آمریکا در منطقه استراتژیک خلیج فارس و افزایش خصومت و دشمنی آمریکا علیه جمهوری اسلامی، در دوره‌های مختلف اجرای طرح‌های متعدد سیاسی، اقتصادی و اطلاعاتی جهت مقابله با جمهوری اسلامی ایران در دستور کار ایالات متحده قرار گرفت. براین اساس، در رابطه با نحوه تعامل با جمهوری اسلامی ایران در درون تصمیم‌گیرندگان سیاستگذاری خارجی دولت‌های مختلف آمریکا یک دیدگاه نسبتاً مشترک مبتنی بر مهار جمهوری اسلامی شکل گرفت که بر اساس آن همواره ایران مورد انتقاد و فشار سیاسی و اقتصادی دولت‌های آمریکا از زمان جیمی کارتر تا اواما قرار گیرد تا از این طریق زمینه تغییر رفتار و یا تغییر نظام در ایران به وجود آید. در این میان، علی‌رغم ثبات استراتژی مقابله جویانه آمریکا در قبال انقلاب اسلامی، تاکتیک‌های روسای جمهور آمریکا تحت تاثیر شرایط داخلی، بین‌المللی و تمایزهای حزبی عملکرد آنان در حوزه سیاست خارجی در ابتدا در دو قالب رویکردهای تقابل‌گرا و تعامل‌گرا در مواجهه با ایران پیگیری شد:

۵-۱. رویکرد تقابل‌گرا

اگرچه سیاست‌های آمریکا پس از پیروزی انقلاب اسلامی و به ویژه پس از تسخیر سفارت آمریکا در تهران در راستای مقابله با نظام جمهوری اسلامی و جلوگیری از اشاعه انقلاب اسلامی در منطقه و نظام بین الملل طراحی شده بود، اما این رویکرد با روی کار آمدن ریگان و تقویت جریان محافظه‌کاری و همچنین پس از آن در دوره بوش پدر و نیز در دوره بوش پسر، توسط نئو محافظه‌کاران آمریکایی به صورت جدی در دستور کار آمریکا قرار گرفت. از نظر آنها، همان‌طور که «دیوید فروم» و «ریچارد پرل» در کتاب پایان شرارت گفته‌اند: «...مشکل ایران چیزی فراتر از تسلیحات است. مشکل، ماهیت نظام جمهوری اسلامی ایران است که به دنبال تسلیحات هسته‌ای است. چنین نظامی باید عوض شود» (فروم و پرلی، ۲۰۰۴: ۳۶). در واقع، تقابل‌گرایان و بویژه نئو محافظه‌کاران که اسلام سیاسی را مهم‌ترین دشمن ایالات متحده

محسوب نموده‌اند، معتقد هستند که جمهوری اسلامی نماینده این تفکر می‌باشد؛ لذا ترس از الگو قرار گرفتن نظام اسلامی به عنوان یک خطر عمده محسوب شده و بر این اساس تغییر آن الزامی تلقی گردیده است (عبداله خانی، ۱۳۸۵: ۱۵۹-۱۶). لذا تلاش برای مقابله با تقویت حضور و نفوذ منطقه‌ای ایران و پیگیری سیاست‌هایی برای تضعیف و سپس تغییر نظام سیاسی حاکم بر ایران از راه‌های مختلف - و از جمله سیاست‌های حمایت‌گرایانه آمریکا علیه نظام جمهوری اسلامی ایران - یکی از اقدامات مداخله‌گرایانه‌ای است که در دستور کار آمریکا قرار گرفته است. مهم‌ترین رفتارهای حمایت‌گرایانه آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران را می‌توان به شرح ذیل برشمرد. قابل ذکر است این سیاست‌های حمایتی بر اساس رویکردهای سنتی این سیاست‌ها صورت گرفته و کمتر بر اساس رویکرد جنگ نرم متمرکز است.

۱-۵-۱. سیاست‌های حمایت‌گرایانه آمریکا در قبال گروه‌های تروریستی و تجزیه طلب: پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران مجموعه دستگاه‌های سیاسی، تبلیغاتی، امنیتی، حقوقی و اقتصادی غرب به‌ویژه آمریکا و رژیم صهیونیستی علیه انقلاب اسلامی بسیج شدند. از فردای پیروزی انقلاب یعنی از ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ تحولات تجزیه‌طلبانه آغاز گشت. اسنادی وجود دارد که نشان می‌دهد دولت آمریکا در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی نسبت به پیشبرد طرح‌های تجزیه طلبانه در ایران به عنوان یکی از راه‌های تضعیف نظام جمهوری اسلامی بی‌تمایل نبوده است. در یکی از اسناد به دست آمده از سفارتخانه آمریکا، در تهران تمایل به استفاده از ظرفیت قومیت‌ها جهت سرنگونی نظام جمهوری اسلامی به‌خوبی بازتاب یافته است. در یکی از این اسناد که در تاریخ ۵/۵/۵۸ و با طبقه‌بندی سری منتشر شده، آمده است: اگر کردها، آذربایجانی‌ها، اعراب و سایر گروه‌های قومی تلاش‌های خود را هماهنگ کنند و در جهت مشترک سرنگونی دولت کنونی با یکدیگر همکاری و از یکدیگر حمایت کنند، به عقیده ما امکان موفقیت دارند. از سوی دیگر، دولت آمریکا که در سال ۱۳۵۸ تلاش بسیاری برای حمایت از طرح‌های تجزیه‌طلبانه گروهک‌های مختلف به عمل آورده بود، با توجه به وضعیت نه چندان مساعد کشور در آن مقطع، آن چنان به موفقیت این طرح‌ها دل بسته بود که یکی از سناتورهای آمریکایی به نام سناتور جکسون در طی مصاحبه‌ای در اکتبر ۱۹۷۹ (مهر ۱۳۵۸) اظهار می‌دارد که: «انقلاب ایران محکوم به شکست است و آن کشور در آستانه تجزیه به قطعات کوچک

است». علاوه بر این مسأله، حمایت آمریکا از گروه‌های تروریستی نظیر منافقین و گروه‌هایی نظیر جندالله بر ضد جمهوری اسلامی، بر کسی پوشیده نیست.

۱-۲. حمایت سیاسی، اقتصادی، نظامی و اطلاعاتی از عراق در جنگ تحمیلی: آمریکا در اوایل دهه ۱۹۸۰ توان حمله نظامی موفقیت‌آمیزی علیه ایران را نداشت. بدین خاطر، در راه رسیدن به یک توان نظامی مناسب نیازمند زمان بود. در نتیجه، اولویت را به بر اندازی جمهوری اسلامی ایران توسط دیگران می‌داد. به این دلیل، وظیفه حمله به ایران را به عراق سپرد. جولیتو کیه‌زا در این رابطه می‌نویسد: «آمریکا در تحریک و تشویق کشورهای هم‌مرز ایران - در وهله نخست عراق - برای یک تهاجم نظامی علیه این کشور کوشش‌های فراوانی کرده است». ویلیام لیمن نیز معتقد است: پر هزینه‌ترین طرح مشترک آمریکا - عربستان، مربوط به کوشش برای مهار انقلاب ایران بود و صدام وسیله انجام این مقصود گردید. براین اساس، برژینسکی مشاور امنیت ملی کارتر، برای زمینه‌سازی و اطلاع از وضع عراق برای شروع جنگ، سفرهای محرمانه مکرری به بغداد کرد. در روزنامه وال استریت نوزدهم بهمن ۱۳۵۸، یکی از این سفرهای محرمانه فاش شد. در واقع، در تابستان ۱۳۵۹ عراقی‌ها که علاقه‌مند بودند موافقت آمریکا را برای حمله‌شان به ایران کسب کنند، وزیر خارجه خود را به عربستان و اردن فرستادند تا با مقامات آمریکایی مذاکره کند و اطمینان یابد که آمریکا مخالف حمله عراق به ایران نیست. طبعاً آمریکا مخالفتی نداشت. برژینسکی نیز به امان پایتخت اردن رفت و با رهبر عراق در اواسط تیر ماه ۱۳۵۹ به طور محرمانه دیدار کرد. هدف از این دیدار بحث و مذاکره پیرامون راه‌های هماهنگ کردن فعالیت‌های آمریکا و عراق و مخالفت با سیاست‌های ایران بود (تیمرمن ۱۳۷۳: ۱۶۵). در چهاردهم مرداد ۱۳۵۹، صدام نیز سفر رسمی به عربستان کرد و دولت عربستان سعودی را از قصد خود برای حمله به ایران آگاه نمود. شش هفته بعد، نیروهای عراقی حمله را آغاز کردند. کارتر نیز طی یک سخنرانی در لس‌آنجلس، به طور غیر مستقیم بهره‌هایی را که انتظار داشت از حمله عراق به ایران عایدش گردد، به این ترتیب بیان می‌کند: امیدوارم که به دنبال جنگ عراق با ایران، آزاد کردن گروگان‌های آمریکایی سرعت یابد و ایران از این جنگ درس عبرتی گرفته باشد که تا چه حد صلح و آرامش و یک اقتصاد قوی برای هر کشور لازم

است... آمریکا انتظار دارد که جنگ ایران و عراق، کشور ایران را نیازمند وسایل یدکی نماید و در نتیجه آن کشور جهت رفع نیاز خود، شرایط آمریکا را مبنی بر آزادی گروگان‌ها بپذیرد.

با شروع حمله عراق به ایران، آمریکا در ظاهر موضع بی‌طرفی خود را اعلام کرد؛ اما در عمل رابطه خود را با عراق که از سال ۱۹۶۷ به خاطر جنگ با اسرائیل قطع شده بود، برقرار و گسترش داد. در مارس ۱۹۸۲، دولت ریگان نام عراق را از فهرست کشورهای حامی تروریسم حذف کرد. تلاش‌های کاخ سفید به‌طور مستقیم و غیرمستقیم از طریق متحدان خود در خاورمیانه و سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) با کمک به عراق برای از بین بردن دستاوردها و برتری‌های نظامی ایران ادامه یافت. آمریکا در سال ۱۹۸۴ اعلام کرد که «پیروزی‌های ایران با منافع ایالات متحده مغایر است.» در ژانویه ۱۹۸۵ جورج شولتز، وزیر خارجه وقت آمریکا، اعلام کرد که «ایران حامی تروریسم بین‌المللی است. لهذا از این پس دولت آمریکا به هم‌پیمانان خود فشار خواهد آورد که ارسال اسلحه به ایران را متوقف کنند.» در فوریه ۱۹۸۵ کارخانه هلیکوپترسازی بل با فروش ۴۵ فروند هلیکوپتر بزرگ به عراق موافقت کرد. در مجموع، آمریکایی‌ها با اقدامات مختلف نظامی، سیاسی، اطلاعاتی و اقتصادی خود کمک‌های مؤثری در جریان جنگ هشت ساله به طرف عراقی کردند و عملاً در این جنگ به‌طور مستقیم و غیر مستقیم در کنار صدام و در برابر ایران قرار گرفتند.

۳-۱-۵. سیاست‌های حمایت‌گرایانه و اعمال تحریم علیه ایران به منظور تحلیل توان ژئواستراتژیک نظام: یکی دیگر از ابعاد رفتارهای حمایت‌گرایانه آمریکا علیه گفتمان انقلاب اسلامی به سیاست‌های اقتصادی این کشور برای مقابله با تقویت نفوذ و حضور منطقه‌ای و بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران باز می‌گردد. این مسأله از دو طریق تلاش برای تحلیل توان بالقوه سیاسی و اقتصادی ایران و راه اندازی جنگ ژئوپلیتیک علیه نظام جمهوری اسلامی ایران و همچنین تلاش برای اعمال فشار و تحریم علیه ایران از طریق حمایت از نهادها و شرکت‌های اقتصادی و یا از طریق تحریم شرکت‌ها و مؤسسات مالی و اعتباری آمریکایی و غیرآمریکایی که با ایران ارتباط اقتصادی و تجاری دارند- به ویژه آنان که در حوزه سرمایه‌گذاری در بخش‌های انرژی ایران مشارکت دارند- صورت گرفته است. براین اساس، آمریکا با پیگیری استراتژی «همه چیز جز ایران» عملاً به جنگی ژئوپلیتیک علیه ایران دست زده و از طریق

سیاست‌های حمایت‌گرایانه خود از سایر کشورها تلاش کرده است تا ایران را از مزایای ناشی از موقعیت ژئوپلیتیک آن در منطقه محروم سازد؛ چنانکه آمریکا طی سال‌های گذشته اقدامات متعددی را برای منزوی نمودن و مهار انقلاب اسلامی ایران انجام داده است که از آن جمله می‌توان به محدود کردن اعطای کمک‌های مالی مستقیم نظیر وام، اعتبار، ضمانت و اعتبارات بانک صادرات و واردات و دریافت کمک‌های مالی غیر مستقیم از طریق بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول اشاره نمود. همچنین، آمریکا با سرمایه‌گذاری کلان تلاش کرد تا ژئوپلیتیک خطوط لوله در منطقه را به ضرر ایران سامان دهد. از این رو، از طرح‌ها و پروژه‌هایی حمایت کرد که متضمن نادیده گرفتن نقش ترانزیتی ایران بوده و زمینه را برای انتقال منابع انرژی خزر از مسیرهایی به جز مسیر ایران فراهم می‌کردند و در نهایت با پرداخت کمک‌های اقتصادی جبرانی به بسیاری از شرکت‌هایی که به دلیل پرهزینه بودن مسیرهای جایگزین بر ضرورت انتقال خطوط لوله از ایران تأکید می‌کردند مسیر باکو-جیحان را راه اندازی کرد. خط لوله نفتی باکو-تفلیس-جیحان از جمله مهم‌ترین نمادهای تلاش آمریکا برای دخالت در ترتیبات ترانزیت انرژی خزر به ضرر ایران بود که علیرغم هشدارهای گسترده کارشناسان در مورد ناامن و غیر اقتصادی بودن آن با حمایت‌های سیاسی و اقتصادی شدید واشنگتن طراحی گردید. براین اساس، استراتژی اصلی آمریکا در تمام این سالها در قبال معادلات منطقه بویژه در بحث انرژی، پیگیری رفتارهای حمایت‌گرایانه بوده است. در این میان، سیاست‌های حمایت‌گرایانه آمریکا از سایر کشورها - بالاخص همسایگان ایران - برای جلب نظر آنان در قطعنامه‌ها و بیانیه‌های سازمان‌های بین‌المللی علیه ایران و به ویژه در تحریم‌های اقتصادی ایران نقش مهمی را ایفا نموده است.

۴-۵. رویکرد تعامل‌گرا

در مقابل رویکرد فوق، گروهی از متفکران آمریکایی نیز معتقدند این کشور باید تلاش کند به سمت تعامل با ایران گام بردارد. این رویکرد که در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی پس از ناکامی در جلوگیری از سقوط رژیم پهلوی از طریق تلاش برای ایجاد ارتباط با جریان‌های ملی مذهبی و دولت موقت و سپس در بحبوحه جنگ تحمیلی پس از ناکامی در دستیابی به اهداف تحمیل جنگ در ماجرای مک فارلین و پس از آن با شکست استراتژی مقابله‌گرایانه ریگان و

بوش، در دوره کلینتون و در نهایت با بن بست استراتژی جورج بوش توسط اوباما مطرح شده، معتقد است که آمریکا می‌تواند از طریق تعامل با نظام جمهوری اسلامی زمینه تغییر رفتار ایران و حفظ منافع ملی آمریکا را به وجود آورد. براین اساس، با توجه به اینکه رویکرد تقابل گرا و سیاست‌های مداخله‌گرایانه ایالات متحده با هدف براندازی تنها سبب تقویت موقعیت و نقش جمهوری اسلامی در منطقه و نظام بین‌الملل شده است. بنابراین، تنها راه باقیمانده برای آمریکا پیگیری رویکرد تعامل‌گرایانه در رفتار با ایران است. از سوی دیگر، طرفداران این رویکرد معتقدند که دولت ایران همه ابزارهای قدرت را در اختیار دارد و مخالفین و اپوزیسیون نظام، متحد نیستند و همبستگی بین آنها و نیز گروه‌های سازمان یافته برای به چالش طلبیدن سیستم حاضر وجود ندارد. بنابراین، اگر ایالات متحده خواهان روابط با تهران است، باید با دولت حاکم در ایران به توافق برسد. لذا این رویکرد برخلاف رهیافت دیپلماسی، روابط سیاسی را به عنوان ابزاری در خدمت هدف براندازی جمهوری اسلامی تلقی نمی‌نماید، بلکه بر معادله حل چالش‌ها و رسیدن به یک روابط متعادل و قابل پذیرش دو طرف تأکید دارد. طرفداران این رویکرد معتقدند که تغییر در مسیر سیاست‌های ایران، زمانی حاصل خواهد شد که روابط دوجانبه بر مبنای منافع مشترک و نه نقاط تضاد، استوار باشد. رویکرد تعامل‌گرا معتقد است که ایران در دراز مدت می‌تواند به یک دولت معتدل تبدیل شود و به همکاری در منطقه بپردازد. برای تعامل‌گرایان بحث هسته‌ای، پیچیده‌ترین و مورد اختلاف‌ترین موضوع در روابط دو جانبه ایران و آمریکا است و سایر مشکلات نظیر تروریسم و تحریم‌ها به نظر آنها در صورت صلاحدید رهبران به راحتی قابل حل است. در این میان، باید توجه داشت که رویکرد تعامل‌گرا علی‌رغم اینکه در سیاست‌های اعلامی خود خواهان روابطی مسالمت‌آمیز و همکاری جویانه با ایران است، اما سیاست‌های اعمالی طراحان این رویکرد و پیشینه و سوابق عملکرد آنان نشان می‌دهد که آنان در واقع، سیاست چماق و هویج را علیه ایران در دستور کار خود دارند و تنها با ژستی سیاسی و دیپلماتیک، آمادگی خود را برای تعامل با ایران - در شرایطی که همزمان به اعمال فشار برای تقویت موضع خود و اجبار نظام به سازش با آنان و می‌دارند - اعلام می‌کنند. این مسأله سبب شده است که هیچ‌گاه نظام جمهوری اسلامی ایران نیز نسبت به سیاست‌های تعامل‌گرایانه آمریکا حسن نیت نداشته و در نتیجه عملاً اتخاذ این سیاست نیز نتوانسته است آمریکا را در

دستیابی به اهداف خود در قبال ایران موفق گرداند. بنابراین، با بن بست سیاست‌های تقابل گرا و تعامل گرای آمریکا در قبال ایران، رویکرد جایگزینی برای مقابله با تقویت روزافزون موقعیت و جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی ایران با محوریت رویکرد تغییر از درون - جنگ نرم - در دستور کار سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران قرار گیرد و بالطبع، رفتارهای حمایت‌گرایانه آمریکا علیه ایران نیز با تمرکز بر جنگ نرم در قبال نظام جمهوری اسلامی ایران پیگیری شود.

۶- جایگاه سیاست حمایت‌گرایانه آمریکا در جنگ نرم علیه انقلاب اسلامی ایران

رویکرد تغییر از درون یا جنگ نرم جدیدترین سیاست آمریکا در قبال ایران است که به دلیل شکست سیاست‌های تقابل و تعامل گرایانه آمریکا به ویژه در دوره اوباما - پس از شکست سیاست تعامل و فشار - در دستور کار سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران قرار گرفته است. در واقع، با توجه به اینکه اکثر طرح‌های آمریکا که بر تأکید بر رویکردهای تقابل و تعامل گرا قرار داشته‌اند، با موفقیت همراه نبوده و در بسیاری از آنها آمریکا شکست مستقیم و یا غیر مستقیم را تجربه کرده است، لذا چگونگی مقابله با ایران به یکی از دغدغه‌های اصلی آمریکا تبدیل شده است. مشغولیت‌های آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر، در عراق و افغانستان و گرفتاری‌های این کشور در زمینه اقدامات نظامی موجب شده که احتمال استفاده از گزینه نظامی بر ضد ایران کمرنگ شود و لذا استفاده از رویکرد و روش‌های نرم افزاری در دستور کار قرار گرفته است. این مسأله به ویژه پس از شکست استراتژی دو سویه تعامل و فشار اوباما در قبال ایران و تحولات داخلی کشور پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ تشدید شده است.

جنگ نرم در برابر جنگ سخت در حقیقت شامل هرگونه اقدام روانی و تبلیغات رسانه‌ای که جامعه هدف یا گروه هدف را نشانه می‌گیرد و بدون درگیری نظامی و گشوده شدن آتش رقیب را به انفعال یا شکست وامی‌دارد. در این میان، با توجه به اینکه جنگ روانی، جنگ رایانه‌ای، اینترنتی، براندازی نرم، راه‌اندازی شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی و شبکه‌سازی از اشکال جنگ نرم هستند، بنابراین، جنگ نرم به دنبال از پای درآوردن اندیشه و تفکر جامعه هدف است تا حلقه‌های فکری و فرهنگی آن را سست کند و با بمباران خبری و تبلیغاتی در نظام سیاسی - اجتماعی حاکم تزلزل و بی‌ثباتی تزریق کند. به کارگیری این رویکرد علیه ایران نیز همزمان با اوج گیری جریان تقابل‌گرایی با محوریت حمله نظامی به ایران، با هدف براندازی

نظام جمهوری اسلامی در عرصه سیاسی ایالات متحده ظهور کرده است. نظریه‌پردازان این جریان معتقدند که با توجه به اینکه از یک سو هر گونه اقدام مداخله جویانه و تقابل گرایانه خصوصاً عملیات نظامی، نفرت را در میان ایرانیان از آمریکا و دولت آن برای سالیان دراز ریشه‌دار می‌کند و امکان قدرت گرفتن یک دولت موافق با آمریکا را در این کشور با مشکلات زیادی روبه‌رو می‌سازد و به دلیل ناکامی در دستیابی به اهداف خود برای چندین دهه به تداوم بی‌ثباتی و ناامنی منجر می‌شود. بنابراین، پیگیری سیاست‌های تقابل گرایانه نمی‌تواند راهکارهای مناسبی برای مقابله با انقلاب اسلامی باشد. از سوی دیگر، به دلیل بلند بودن دیوار بی‌اعتمادی میان دو کشور و اینکه تنها پیگیری سیاست تعامل گرایانه - بدون اعمال فشار و تهدید علیه ایران - نیز نمی‌تواند ایران را از مقاومت در برابر آمریکا باز دارد و به تغییر رفتار نظام منجر شود؛ لذا به اعتقاد طرفداران رویکرد جنگ نرم، تنها گزینه تغییر از درون می‌تواند در راستای تحقق منافع آمریکا در قبال ایران مؤثر باشد؛ زیرا که نمی‌توان نه با تقابل و نه با تعامل به مقابله با انقلاب اسلامی ایران پرداخت، لذا تنها راه سرنگونی نظام جمهوری اسلامی پیگیری مکانیسم‌های جنگ نرم و به کارگیری تکنیک‌های عملیات روانی با استفاده از سه راهبرد دکترین مهار، نبرد رسانه‌ای و سامان‌دهی و پشتیبانی از نافرمانی مدنی است. این مسأله با توجه به اینکه ایران به علت برخورداری از سوابق دموکراسی و وجود نهادهای مردم سالار و همچنین پتانسیل‌های موجود برای حرکت‌های مردمی و غیر دولتی، از استعداد بسیاری برای تغییر نظام سیاسی به روش‌های غیر خشونت آمیز برخوردار است نیز قابل توجه است. طبق این رویکرد، چنانچه عملیات جنگ نرم در براندازی جمهوری اسلامی به موفقیت برسد، تبعات ناشی از روش‌های رویکرد تقابل گرا را با خود به همراه نخواهد داشت (عبداله خانی و کاردان ۱۳۹۰: ۱۵۰-۱۵۵). کد اصلی این رویکرد، تغییر از درون با ماهیت براندازی نظام سیاسی و در برخی موارد همراه با تجزیه بخشی از خاک ایران می‌باشد. در این رویکرد، دو گزینه راهبردی فرموله گردیده است: اول، گزینه شورش و دوم گزینه انقلاب رنگی یا کودتای مخملی. گزینه شورش از گزینه‌های مطرح و نسبتاً طرفدار و پر سابقه در کانون‌های تصمیم ساز آمریکا بوده و به شکل واضحی به عرصه سیاستگذاری دولت آمریکا علیه ایران نیز کشیده شده است. گزینه انقلاب یا کودتای مخملی از دیگر گزینه‌های مطرح و نسبتاً طرفدار در رویکرد تغییر از درون می‌باشد.

این گزینه از سوی مراکز تصمیم ساز آمریکایی خصوصاً مراکزی که دارای کارشناسان ایرانی هستند، به دقت فرموله گردیده است.

در همین راستا، سیاست‌های جدید آمریکا جهت مقابله با جمهوری اسلامی ایران بر سه اصل دموکراسی‌سازی (دموکراسی متناسب با اهداف و منافع آمریکا)، مشغول سازی نظامی در داخل با ایجاد ناامنی و تشدید اختلافات و در نهایت، مهار اقتدار منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران، استوار گردیده است. چنانکه مجموع نظرات اندیشمندان مختلفی - از جمله راثول مارک گرت، پاتریک کلاوسون، ریچارد آرمیتاژ، گودت باهات و مارک پالم - که در آمریکا قائل به راهبرد جنگ نرم در تقابل آمریکا با جمهوری اسلامی ایران هستند - در قالب برنامه‌های زیر مطرح شده است:

- هدف قرار دادن مشروعیت نظام
- تقویت ارتباط با سازمان‌های غیردولتی و مردم‌نهاد
- برقراری ارتباط با جنبش‌های اجتماعی مانند جنبش زنان، دانشجویان، کارگری، صنفی و...
- جداسازی مقامات سیاسی، نخبگان سیاسی، اجتماعی و علمی، روحانیون و مردم از بدنه نظام
- برقراری ارتباط با مخالفان داخلی و خارجی و کمک به اپوزیسیون خارج از حاکمیت و سازماندهی اقدامات آنان علیه نظام
- گسترش جنگ سایبری و تمرکز بر استفاده از رسانه‌ها و مطبوعات برای ارتباط با جامعه ایرانی و تاثیر گذاری بر افکار عمومی آن
- تشدید پتانسیل‌های واگرایی موجود در جامعه و همکاری با گروه‌های مخالف قومی و تجزیه طلب (Pollack & Takeyh: 15-19).

در یک نمای کلی، می‌توان اهداف رویکرد تغییر از درون را در ایجاد بسترهای لازم برای اجرای طرح براندازی خاموش، بر ضد جمهوری اسلامی خلاصه کرد. این هدف کلی در قالب‌های تغییر ذهنیت مردم ایران در ارتباط با سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و هنری دولت جمهوری اسلامی و همچنین سازمان دادن به هجوم رسانه‌های ضد انقلاب و مؤثر کردن این هجوم دنبال می‌شود تا از این طریق با مشروعیت زدایی از نظام جمهوری اسلامی و مبانی هویت ساز انقلاب اسلامی زمینه سیاسی تغییر از درون نظام محقق گردد.

در این شرایط، با تمرکز سیاست خارجی آمریکا بر رویکرد جنگ نرم در مقابله با نظام جمهوری اسلامی ایران، رفتارهای حمایت‌گرایانه آن نیز علیه انقلاب اسلامی در راستای این سیاست متمرکز شده است. در این میان، جهت تحقق این اهداف استفاده از رسانه، دیپلماسی عمومی، ایجاد سازمان‌های مردم نهاد و شبکه ارتباطی و سازماندهی مخالفان با هدف نافرمانی مدنی و راه اندازی پروژه مبارزه عاری از خشونت از مهم‌ترین نقش و کارکرد برخوردار بوده و بودجه‌های کلان و ابزار نوین ارتباطی نیز بدان تخصیص یافته است. چنانکه به عنوان مثال در چهاردهم فوریه سال ۲۰۰۶ (۲۵ بهمن ۱۳۸۴) یعنی در شرایطی که هنوز رویکرد جنگ نرم علیه ایران نقش محوری خود را در سیاست خارجی آمریکا پیدا نکرده بود، کاندولیزا رایس وزیر امور خارجه وقت آمریکا به کمیته روابط خارجی کنگره این کشور رفته و درخواست ۷۵ میلیون دلار برای بهبود وضعیت آزادی و حقوق بشر در داخل ایران را ارائه داد و با تصویب بودجه ۷۵ میلیون دلاری برای سال مالی ۲۰۰۶ توسط کنگره برای جنگ نرم در ایران، سیاست تغییر از درون عملاً آغاز گردید. لازم به ذکر است که اگر چه پیش از این نیز رفتارهای حمایت‌گرایانه آمریکا از پوزیسیون ایرانی و علیه نظام جمهوری اسلامی ایران، در قالب کمک‌های سیاسی، اقتصادی و همکاری‌های سیاسی و اطلاعاتی در جریان بوده و تخصیص بودجه برای شبکه‌های فارسی زبان و تقویت ارتباط با جامعه ایرانی محقق گردیده بود و این سومین سالی بود که برای چنین امری پول درخواست می‌شد، اما در دو سال قبل از آن به ترتیب تنها حدود ۲ و سپس ۱۱ میلیون دلار تأمین هزینه شده بود که ظاهراً بیشتر برای تلویزیون فارسی صدای آمریکا و رادیو فردا - که هر دو در راستای براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران فعالیت می‌کنند - تعیین شده بود.

پس از اینکه آمریکا بودجه ۷۵ میلیون دلاری را به بهانه گسترش دموکراسی در ایران اختصاص داد، دامنه اقدامات خرابکارانه و براندازانه نیز گسترش پیدا کرد و طیف بیشتری از نیروهای برانداز مشمول کمک‌های آمریکا شدند. اختصاص چنین بودجه ای یکی از مصادیق بارز دخالت‌های آمریکا در امور ایران بود. در تازه ترین نوع از این اقدامات کمیته‌نیروهای مسلح مجلس نمایندگان آمریکا در لایحه بودجه سال ۲۰۱۰ پنتاگون برای نفوذ در ایران، مقابله با فیلترینگ سایت‌های ضد ایرانی، تحریک قربانیان سانسور در ایران، آموزش الکترونیکی ایرانیان

مخالف نظام برای براندازی نرم و شبکه سازی اینترنتی برای معترضان بعد از انتخابات ریاست جمهوری، ارائه آموزش‌های لازم رسانه‌ای و کامپیوتری برای راه اندازی سایت‌ها جهت اطلاع رسانی، بودجه ۵۵ میلیون دلاری تصویب کرد. این لایحه که «قانون قربانیان سانسور در ایران» نام دارد، از بند ۱۲۶۱ تا ۱۲۶۶ بودجه دفاعی پنتاگون را شامل می‌شود. در این قانون، درکل مبلغ ۵۵ میلیون دلار بودجه به وزارت خارجه اختصاص یافته که به صورت جزئی در بخش اول ۳۰ میلیون دلار به شورای مدیران پخش، برای انعکاس فعالیت‌های بر خط (on line) و بهبود سرمایه که به‌طور کلی ایران را نشانه می‌روند، اختصاص می‌یابد. در بخش دوم مبلغ ۲۰ میلیون دلار به «یک بودجه جدید برای رسانه، تعامل و آموزش الکترونیکی ایرانیان» برای «مقابله با تلاش‌های دولت ایران در انسداد، سانسور و کنترل اینترنت در ایران» و در بخش سوم نیز مبلغ ۵ میلیون به وزارت خارجه برای «مستند سازی و جمع آوری و پخش اطلاعات درباره حقوق بشر به ویژه حوادث پس از انتخابات ریاست جمهوری در ایران» در نظر گرفته شده است. در بند ۱۲۶۲ این قانون در ۳ بخش تصویب شده که به منظور گسترش ارتباط ایرانیان با شبکه‌های فارسی زبان خارج از کشور مبلغ ۱۵ میلیون دلار برای پخش اطلاعات از طریق رادیو، تلویزیون، اینترنت، موبایل، خدمات پیام کوتاه و سایر وسایل ارتباط جمعی اختصاص یافته است (Katzman, 2010: 21).

همچنین، کمیته نیروهای مسلح مجلس نمایندگان آمریکا علاوه بر بودجه‌هایی که در این زمینه اختصاص داده، در بخش دوم این بند تصویب کرده است که مبلغ ۱۵ میلیون دلار برای ایجاد ظرفیت بیشتر برای ارسال رادیو فردا و شبکه خبر فارسی (VOA) به منظور مقابله با پارازیتها، و از طریق ارسال امواج کوتاه و متوسط اضافی، ماهواره و مکانیسم‌های اینترنتی، ایجاد ظرفیت بیشتر برای سرور پراکسی (فیلترشکن) و نرم افزار ضد سانسور به منظور مقابله با مسدود ساختن وب سایت رادیو فردا و شبکه خبر فارسی و ایجاد ظرفیت‌های لازم به منظور مقابله با تلاش برای قطع سیستم ارسال پیام کوتاه از طریق موبایل اختصاص یافته است. استخدام کارکنان دائم یا قراردادی برای رادیو فردا و شبکه خبر فارسی (VOA) و ایجاد برنامه‌های تلویزیونی فارسی زبان اینترنت- محور از جمله یک کانال خبری فارسی زبان اینترنت محور از دیگر برنامه‌های در نظر گرفته شده در این بند است (Katzman, 2010: 21). در بند ۱۲۶۳

این قانون نیز در ۳ بخش تأسیس، اجرا و هدف، نحوه استفاده از بودجه ۳۰ میلیون دلاری برای رسانه، تعامل، و آموزش الکترونیک ایرانیان با هدف حمایت از گسترش فناوری‌هایی چون وب سایت‌های اینترنتی، تمرین آزادی بیان، آزادی کلام و آزادی مجمع از طریق اینترنت و سایر رسانه‌های الکترونیک و شرکت در برنامه‌های آموزشی اینترنت-محور و سایر تعاملات میان مردم آمریکا و ایران بیان شده است. همچنین، در این بند برای اولین در طول تاریخ آمریکا کمیته نیروهای مسلح مجلس نمایندگان آمریکا برای وزارت خارجه بودجه مشخص برای براندازی نرم در ایران پس از انتخابات تعیین کرده است.

در بند ۱۲۶۵ این لایحه نیز تعیین شده است که ظرف مدت ۱۸۰ روز پس از تصویب این قانون، رئیس جمهور آمریکا موظف است گزارشی از افراد غیرایرانی از جمله شرکت‌هایی که از آمریکا کمک هزینه دریافت می‌کنند، ارائه کند که پس از تاریخ تصویب این قانون، به دولت ایران آگاهانه یا ناآگاهانه کمک‌های نرم افزاری و سخت افزاری و سایر انواع کمک را ارائه کردند. «مستندات حقوق بشر» این قانون نیز در بند ۱۲۶۶ ارائه شده و تصویب شده است که مبلغ ۵ میلیون دلار در اختیار وزیر خارجه قرار گیرد تا اطلاعات مربوط به موارد نقض حقوق بشر در ایران پس از انتخابات ریاست جمهوری ۱۲ ژوئن ۲۰۰۹ را جمع‌آوری، مستند و منتشر کند (بودجه ۵۵ میلیون دلاری پنتاگون برای جنگ نرم در ایران، فارس، ۱۳۸۸). اختصاص چنین بودجه‌هایی بیش از هر چیز نشان از تحرک بیشتر مقامات و نهادهای آمریکایی برای پیگیری رویکرد جنگ نرم علیه ایران با روش‌ها و شیوه‌های جدید دارد، لذا به رغم تنوع و تکثری که در رفتار حمایت‌گرایانه آمریکا علیه جمهوری اسلامی وجود دارد، سیاست‌های حمایت‌گرایانه آمریکا هم اکنون بر تغییر نظام از درون و جنگ نرم متمرکز شده است.

از سوی دیگر، یکی از مهم‌ترین ابعاد رفتارهای حمایت‌گرایانه آمریکا در جنگ نرم علیه جمهوری اسلامی ایران با تمرکز بر فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی عملیاتی گردیده است. این مسأله به ویژه در چارچوب سیاست‌های مداخله‌گرایانه آمریکا پس از تحولات انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ در ایران به منظور ایجاد ارتباط با جامعه ایرانی و با رویکرد تغییر از درون سازماندهی می‌شود. بر این اساس، برخلاف گذشته که آمریکا تنها از رسانه‌های سنتی مانند ایستگاه‌های رادیویی بین‌المللی و یا خبرگزاری‌ها برای ایجاد ارتباط با جامعه ایران و

مداخله در امور داخلی ایران استفاده می‌کرد، این کشور استفاده از رسانه‌های اجتماعی جدید مانند توئیتر، یوتیوب، فیس‌بوک و فلیکر را با صرف هزینه‌های بسیاری به عنوان واسطه‌ها و پلت‌فرم‌های انتشار اطلاعات و سازماندهی اعتراضات و آشوب‌ها در دستور کار خود قرار داده است (Xiguang & Jing, 2010: 7).

در این زمینه، اولین اقدام آشکار آمریکا برای استفاده از شبکه‌های اجتماعی به درخواست وزارت امور خارجه آمریکا با ارسال ایمیلی به مدیران شبکه اجتماعی توئیتر صورت گرفت که خواهان به تعویق انداختن تعمیرات برنامه ریزی شده این پایگاه اینترنتی شد تا از این طریق در روز انتخابات نیز کاربران ایرانی بتوانند از آن استفاده کنند و بدون وقفه اطلاعات لازم را بین خود و جهان خارج رد و بدل کنند. این در حالی بود که مدیران توئیتر اعلام کرده بودند که برای تعمیرات و نگهداری شبکه تنها به مدت یک روز سرویس خود را قطع می‌کنند و در این مدت کاربران امکان دسترسی به توئیتر را نخواهند داشت. در نهایت توئیتر با تبعیت از درخواست وزارت خارجه آمریکا با تأیید نقش آن به عنوان ابزار مهم ارتباطی ایرانیان اعلام کرد که عملیات به روز رسانی خود را به تعویق انداخته است.

از سوی دیگر، گوگل و فیس‌بوک نیز بلافاصله زبان فارسی را نیز به خدمات خود افزودند تا نقش مؤثری را در تحولات داخلی ایران و ارتباط با جامعه ایران ایفا کنند. علاوه بر این، هزینه‌های بسیاری نیز برای دستیابی آسان به شبکه‌های اجتماعی و شکستن فیلتر شبکه‌های اینترنتی تخصیص داده شد و ارتش آمریکا نیز برای همکاری با سایت‌هایی مانند توئیتر و فیس‌بوک اقدام به ساخت برنامه‌ای نمود که قادر به ساخت هویت‌های جعلی در شبکه‌های اجتماعی است. همچنین، وزارت امور خارجه آمریکا در ماه فوریه ۲۰۱۱ برای نخستین بار در شبکه توئیتر بخش فارسی را افتتاح کرد که از آن برای انتشار ترجمه فارسی بیانیه‌های خود و اظهارات مقامات ارشد این نهاد به ویژه هیلاری کلینتون، استفاده می‌کند. این وزارتخانه در بیانیه‌ای تأکید کرد که ما متوجه هستیم که فقدان روابط دیپلماتیک به مدت ۳۰ سال بر توانایی ما برای درک متقابل تأثیر گذاشته است. برای همین ما استفاده از رسانه‌های اجتماعی را افزایش می‌دهیم لذا مسایلی مانند اینترنت چمدانی و سفارت مجازی توسط وزارت امور خارجه آمریکا عملیاتی گردید. مجموعه این اقدامات که با هزینه‌های بسیاری در فضای مجازی برای تقویت

تأثیرگذاری بر افکار عمومی ایرانیان طراحی شده است، نشان دهنده اوج گیری رفتارهای حمایت‌گرایانه آمریکا در حوزه سایبر دیپلماسی در جنگ نرم علیه جمهوری اسلامی ایران است.

نتیجه گیری

ایالات متحده آمریکا در راستای سیاست مهار و تغییر رفتار جمهوری اسلامی در سی سال اخیر از ابزارهای مختلفی علیه ایران استفاده کرده است. این سیاست‌ها که طیف گسترده‌ای از اقدامات گوناگون را در بر گرفته است، از اقدام مستقیم علیه کشور تا شیوه‌های غیرمستقیم و استفاده از قدرت نرم را شامل شده است. یکی از ابزارهای نوینی که در راستای اعمال فشار بر ایران استفاده شده است، استفاده از رفتارهای حمایتی در جنگ نرم علیه جمهوری اسلامی است. بر اساس این سیاست‌ها، دولت آمریکا کمک‌های گسترده‌ای به شبکه‌های ماهواره‌ای با گرایشات پخش خبر، کانال‌های برنامه‌های تفریحی و سرگرمی و نیز سایت‌ها و شبکه‌های اجتماعی در فضای مجازی نموده است. ساخت بازی‌های رایانه‌ای و فیلم‌های مختلف هالیوودی با کمک و حمایت مستقیم بخش‌های مختلف دولت آمریکا با هدف تأثیرگذاری بر اذهان و افکار ایرانیان در راستای منافع غرب و ایالات متحده نمونه دیگری از این اقدامات حمایتی است. دولتمردان آمریکا به این نتیجه رسیده‌اند که رفتارهای سخت‌افزاری در جهت مقابله با نظام اسلامی دارای تبعات و هزینه‌های گزافی برای آمریکاست از این رو راه‌های مؤثرتر و کم هزینه‌تر را در دستور کار قرار داده‌اند. این رفتارهای حمایتی با هدف مشروعیت‌زدایی از نظام و کاهش کارآمدی آن و در راستای از بین بردن حمایت مردمی و همراه سازی آنان با رفتارها و سیاست‌های دول غربی در حال گسترش است.

منابع

۱. الهی، همایون (۱۳۷۳)، «کمک‌های خارجی: برای توسعه یا علیه توسعه». مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی (دانشگاه تهران). شماره ۳۲.
۲. پلینو، جک و روی آلتون (۱۳۷۵)، فرهنگ روابط بین‌الملل، ترجمه حسن پستا، تهران: فرهنگ معاصر.
۳. تیمرمن، کنت آر (۱۳۷۳)، "سوداگری مرگ؛ ناگفته‌های جنگ عراق با ایران"، ترجمه احمد تدین، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا.
۴. عبدالله خانی، علی، کاردان، عباس (۱۳۹۰)، رویکردها و طرح‌های آمریکایی درباره ایران، تهران، ابرار معاصر تهران.
۵. _____ (۱۳۸۵)، رویکردها و طرح‌های آمریکایی درباره ایران، ابرار معاصر تهران.
۶. گریفیتس، مارتین (۱۳۸۸)، دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
۷. نای، جوزف (۱۳۸۷)، قدرت نرم؛ ابزارهای موفقیت در سیاست بین‌الملل، ترجمه سید محسن روحانی، مهدی ذوالفقاری، تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، چاپ دوم.
8. Atmar, Mohammad Haneef (2001), "Politicization of Humanitarian Aid and its Consequences for Afghans", The Journal of Disaster Studies, Vol. 25, No.4. pp. 321-330.
9. Crawford, Gordon (2001), Foreign Aid and Political Reform, Palgrave, New York.
10. Fox, Fiona (2001), "New Humanitarianism: Does It Provide a Moral Banner for the 21st Century?" The journal of Disaster Studies, Vol. 25. No.4.
11. Frum David & Perle Richard (2004), An End to Evil: How to Win the War on Terror, Ballantine book, New York.
12. Kenneth Katzman (2010), Iran Sanctions, Congressional Research Service, February 2.
13. Kenneth M. Pollack and Ray Takeyh (2011) Doubling Down on Iran, the Washington Quarterly, fall.

14. Kolbe, Jim (2003), "Lessons and New Directions for Foreign Assistance" The Washington Quarterly, Vol.26. No. 2.
15. Lancaster, Carol (2008), "Foreign Aid in the Twenty-First Century What Purposes?" In Foreign Aid and Foreign Policy Lessons for the Next Half-Century, Edited by Louis A. Picard, Robert Groelsem and Terry F. Buss, M.E. Sharpe, Inc.
16. Li Xiguang and Wang Jing (2010), 'Web Based Public Diplomacy: The Role of Social Media in the Iranian and Xinjiang Riots', Journal of International Communication, Vol. 16: 1.
17. Remmer, Karen L. (2004), "Does Foreign Aid Promote the Expansion of Government?", American Journal of Political Science, Vol.48, No.1.
18. Riddell, Roger (2007), Does Foreign Aid Really Work? Oxford University Press, London.
19. Rugh, William (2009), "the Case for Soft Power" in Toward a New Public Diplomacy Redirecting US Foreign Policy, edited by Philip Seib, Palgrave, new York.
20. Tarnoff, Curt, Marian Leonardo Lawson (2011), "Foreign Aid: An Introduction to U.S. Programs and Policy" Congressional Research Service.R40213.
21. Wedel, Janine (2005), "U.S. Foreign Aid and Foreign Policy: Building Strong Relationships by Doing It Right!" International Studies Perspectives, No.6.